

# حصر محمول در منطق ابن سینا

احمد حسنوی  
ترجمه مصطفی امیری

**اشاره:** احمد حسنوی، نویسنده نوشتار حاضر، پژوهشگر موسسه CNRS پاریس است که در زمینه فلسفه طبیعی ابن سینا، تاریخ منطق عربی و سیر انتقال مفاهیم فلسفی از زبان یونانی به زبان عربی تحقیق می‌کند. آثار منتشر شده او عبارتند از: مقاله «تعریف حرکت در طبیعیات شفا ابن سینا»، در علوم و فلسفه عربی، ۱۱ (۲۰۰۱)؛ «جدل و تحلیل: سنت عربی» در کتاب ارسطوی چه کسی؟ ارسطوگرایی چه کسی؟ ویراسته ار. دبلیو. شارپلز، انتشارات الدرشات، ۲۰۰۱؛ «اسکندر افرویدیسی در مقابل ژان فیلیپون. یادداشت‌هایی درباره رساله گم شده اسکندر افرویدیسی به زبان یونانی که ترجمه عربی آن باقی مانده است»، علوم و فلسفه عربی، ۴ (۱۹۹۴).

کتاب ماه فلسفه

قرن‌ها پیش از آن که ویلیام همیلتن<sup>۱</sup> (۱۷۸۸-۱۸۵۶) نظریه‌اش را درباره حصر محمول<sup>۲</sup> مطرح کند و بر سر آن با آگوستوس دو مورگان<sup>۳</sup> (۱۸۰۶-۱۸۷۱) دربیفتد، منطقیون باستان و قرون وسطی به تفصیل درباره این موضوع سخن گفته بودند. توضیحات تاریخی همیلتن شکی باقی نمی‌گذارد که او خود از وجود چنین سنتی کاملاً آگاه بوده است.<sup>۴</sup> از آن زمان تاکنون تحقیقات گسترده‌ای درباره این مبحث در سنت یونانی و لاتینی قرون وسطی صورت گرفته است،<sup>۵</sup> ولی هنوز تحقیقی درباره سنت عربی انجام نشده است. هدف من در این مقاله کمک به پر کردن این خلأ است. مبحث حصر محمول در میان منطقیون قرون وسطی و عرب عموماً با اشاره به این توضیح مختصر در کتاب باری ارمیناس ارسطو شروع می‌شود: «حمل محمول مقرون با سور کلی بر موضوع مقرون با سور کلی صادق نیست. زیرا هیچ ایجابی نمی‌توان داشت که در آن محمول مسوّر به سور کلی بر موضوع مسوّر به سور کلی حمل شود، مثلاً «هر انسانی هر حیوانی است.»<sup>۶</sup>

توضیح همین چند سطر بعدها نزدیک به هشت صفحه از شرح آمونیوس<sup>۷</sup>، ویراست بوسه<sup>۸</sup> و نزدیک به یازده صفحه از منطق شفای ابن سینا، چاپ قاهره، را به خود اختصاص داد. ابن سینا در دو فصل از رساله عبارت، سومین رساله بخش منطق دائرةالمعارف فلسفی شفا به مبحث حصر محمول پرداخته است. این رساله که شرح بدیع و مفصلی بر کتاب باری ارمیناس ارسطوست، مشتمل بر دو مقاله است که مبحث حصر محمول در فصول هشت و نه مقاله اول مطرح شده است.<sup>۹</sup>



### ۱. قضایای شخصیّه<sup>۱۰</sup> با محمول جزئی مسوّر<sup>۱۱</sup>

ابن سینا تنها مفسری است که این قسم قضایا با محمول مسوّر را به طور نظام‌یافته‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد،<sup>۱۲</sup> که شاید، به هر حال، صرفاً به خاطر خالی نبودن عریضه بوده است. او بحث خود را این گونه پیش می‌برد. در هر قضیه ابتدا موضوع را بررسی می‌کنیم، که می‌تواند جزئی<sup>۱۳</sup> یا کلی<sup>۱۴</sup> باشد. در حالت دوم یا مراد کل افراد آن است، یا بعضی افراد آن، و یا نامعین است.<sup>۱۵</sup> سپس به سراغ محمول می‌رویم. ابن سینا می‌گوید: اگر موضوع جزئی باشد [قضیه شخصیّه]، محمول می‌تواند جزئی یا کلی باشد.<sup>۱۶</sup> ولی در سه قسم دیگر، یعنی وقتی که موضوع کلی است و مراد کل افراد آن، یا بعضی افراد آن، یا نامعین است، محمول باید کلی باشد. ابن سینا سپس صدق و کذب این نوع قضایا را وقتی که سوری بر سر محمول بیاید بررسی می‌کند. بنابراین، او در میان شارحان باستان و عرب [زبان] تنها کسی است که این قسم قضایای شخصیّه با محمول مسوّر، و همچنین قضایای مهمله<sup>۱۷</sup> با محمول مسوّر را بررسی کرده است.<sup>۱۸</sup>

ابن سینا  
تنها مفسری است که  
قضایای شخصیّه  
با محمول مسوّر را  
به طور نظام‌یافته‌ای  
مورد بررسی  
قرار می‌دهد.

قضایای شخصیّه با محمول مسوّر، در مواردی که سور مقرون با محمول از نوع موجه کلیه<sup>۱۹</sup> باشد، چنین شکلی خواهد داشت: «زید کل هذا الشخص». «زید» اسم خاص، یا به قول ابن سینا، «لفظ جزئی»<sup>۲۰</sup> است، یعنی لفظی که «دلالتش به نحوی است که ذهن نمی‌تواند آن را بر موارد کثیر شرکت بدهد». چنین لفظی اگر به طور عادی، یعنی بدون ابهام، استفاده شود، دلالت بر «نفس مدلول دارد»، که آن نفس فقط متعلق به این مدلول است.<sup>۲۱</sup> اگرچه عبارت حملی «هذا الشخص» ظاهراً توصیفی است، ولی صفت اشاره [هذا] آن را معادل لفظ جزئی می‌سازد که توضیح دادیم. «کل» در اینجا دلالت بر کل [مجموع] در مقابل جزء ندارد، بلکه در واقع سور [موجه کلیه] و مراد از آن «هر یک از افراد» است. این قسم قضیه را می‌توان، به شیوه ابن سینا، این طور شرح داد: «زید کل واحد ممّا هو عمرو» [زید هر یک از افرادی است که تحت عمرو قرار می‌گیرد].

مهمترین نکته‌ای که ابن سینا در ارتباط با قضایای شخصیّه با محمول جزئی مسوّر متذکر می‌شود، عدم تقارن<sup>۲۲</sup> بین ایجاب و سلب است. او می‌گوید که [در این قضایا] ایجاب گاه بی‌معنی،<sup>۲۳</sup> و گاه کاذب است؛ در حالی که سلب صادق است. ابن سینا برای روشن ساختن ارزش صدق این قسم قضایای سالبه، بین مفهوم حقیقی قضیه<sup>۲۴</sup> (المفهومات من أنفسها) و مضمون قضیه (ایهامات) تمایز قائل می‌شود.<sup>۲۵</sup> ارزش صدق<sup>۲۶</sup> قضیه به مفهوم آن است، و نه به مضمون آن. ابن سینا این تمایز را با مثال آوردن یک قضیه سالبه جزئی<sup>۲۷</sup> که طرفینش متنافی هستند، روشن می‌سازد. بنابراین، «Not-every S is P»: «لیس کل إنسان حجراً» صادق است، هر چند مضمون آن،

یعنی: «Some S is P» کاذب است. مثلاً، سالبه جزئیه «لیس کل إنسان حجراً» صادق است، هر چند مضمون آن که موجب جزئیه<sup>۲۸</sup> است، «بعض الناس حجر»، کاذب است. به همین ترتیب، باید گفت که «زید لیس کل هذا الشخص» یک قضیه صادق است، هر چند مضمون آن، یا به عبارت دیگر این که «هذا الشخص» کثرت موضوع دارد، کاذب است. با وجود این، چون «هذا الشخص» کثرت موضوع ندارد، این که زید نمی‌تواند هر یک از آنها باشد صادق است.

ابن‌سینا نسبت‌های تناقض<sup>۲۹</sup> بین اقسام قضایای مذکور را این گونه بیان کرده است:

«زید کل هذا الشخص» کاذب؛ «زید لیس کل هذا الشخص» صادق  
«زید بعض هذا الشخص» کاذب؛ «زید لیس بعض هذا الشخص» صادق

## ۲. ماده قضایا<sup>۳۱</sup>

ابن‌سینا در مبحث قضایای شخصیه‌ای که محمول آن کلی مسوّر است، به منظور تعیین ارزش صدق انواع قضایای محصورة الطرفین<sup>۳۲</sup> از مفهوم ماده قضایا استفاده می‌کند. او در فصل هفتم از مقاله اول عبارت در شفا می‌نویسد: «و باید دانست که حالت محمول به موضوع در نفس الأمر- نه آن حالتی که با بیان و تصریح مان [محمول] را بالفعل ملازم آن بدانیم، و نه آن حالتی که با هر نسبتی با محمول ملازم است- بلکه حالتی که محمول به موضوع دارد، از حیث نسبت ایجابی، و شامل دوام<sup>۳۳</sup> یا عدم دوام صدق یا کذب می‌شود، این حالت را ماده قضیه می‌نامیم. حالتی را که شامل دوام و وجوب صدق ایجاب محمول می‌شود- مثلاً حالت حیوان به انسان- ماده وجوب<sup>۳۴</sup> می‌نامیم؛ و حالتی را که شامل دوام و وجوب کذب ایجاب [محمول] می‌شود- مثلاً حالت سنگ به انسان- ماده امتناع<sup>۳۵</sup> می‌نامیم؛ و حالتی را که نه شامل دوام و نه وجوب [صدق یا کذب ایجاب محمول] می‌شود- مثلاً حالت کتابت به انسان- ماده الامکان<sup>۳۶</sup> می‌نامیم. این حالت در ایجاب و سلب تفاوتی ندارد. زیرا همین حالت به محمول قضیه سالبه نیز تعلق می‌گیرد؛ یعنی محمول [این نوع قضیه] هم می‌تواند یکی از حالاتی را که در بالا شمردیم داشته باشد، اگرچه مورد ایجاب قرار نگرفته است.»<sup>۳۷</sup>

از این متن پیچیده و دشوار چنین برمی‌آید که ماده قضیه را باید در حکم «جهت تلویحی»<sup>۳۸</sup> آن فرض کرد. این «جهت» از ربط<sup>۳۹</sup> موجود میان موضوع و محمول ناشی می‌شود، که به محض تعیین دلالت<sup>۴۰</sup> طرفین قضیه مشخص خواهد شد، و شارحان ارسطو آن را ماده قضیه، در مقابل صورت قضیه، نامیده‌اند.<sup>۴۱</sup> اسناد<sup>۴۲</sup> دلالت به طرفین قضیه متضمن گنجاندن آنها ذیل یکی از کلیات<sup>۴۳</sup> (جنس، نوع، عرض خاص<sup>۴۴</sup>، عرض عام<sup>۴۵</sup>) است. اگرچه ابن‌سینا در متن بالا این نکته را به صراحت بیان نمی‌کند، ولی به وضوح ماده قضیه‌ای را که در آن نسبت بین محمول و موضوع «جنس به نوع» و یا حتی «عرض [خاص] به نوع» است، از نوع وجوب می‌داند؛ این مطلب از تمایزی که ابن‌سینا بین «الواجب الاعم»<sup>۴۶</sup> و «الواجب المساوی»<sup>۴۷</sup> قائل می‌شود، که اولی خصوصیت نسبت اول، و دومی خصوصیت نسبت دوم است، روشن می‌شود. ابن‌سینا ماده قضایایی را که طرفین شان<sup>۴۸</sup> دارای نسبت عرض [عام] به محلش<sup>۴۹</sup> است، مثلاً «انسان» و «کتابت» ماده امکان؛ و ماده قضایایی را که طرفین شان مانع‌الجمع<sup>۵۰</sup> است، مثلاً «انسان» و «سنگ»، ماده امتناع می‌نامد. چنان که مشاهده می‌کنید، گنجاندن حد ذات<sup>۵۱</sup> قضیه تحت کلیات مختلف و بزرگی انتزاعی‌تری به مفهوم ماده [قضیه] می‌بخشد: بدین ترتیب که با استفاده از مواد قضایا می‌توان ارزش صدق آنها را بدون لزوم توسل به اسناد دلالت عینی<sup>۵۲</sup> به طرفین قضیه تعیین کنیم.<sup>۵۳</sup>

ابن‌سینا تأکید دارد که برای تعیین ماده قضیه باید ربط ایجابی را مد نظر قرار داد. البته منظور این نیست که وقتی قضیه‌ای از موجه به سالبه تغییر می‌کند، ماده قضیه هم تغییر می‌کند؛ چرا که در این صورت، شخص باید خود را در وضعیتی متقابل تصور کند که می‌توانست در آن حکمی ایجابی بکند، و همین کافی است تا ماده قضیه مورد نظر را تعیین کند. تعیین ماده قضیه با توجه به ربط ایجابی به ما اجازه می‌دهد تا رویه هماهنگ‌تری را دنبال کنیم؛ زیرا دیگر مجبور نیستیم صدق یا کذب، دوام یا عدم دوام، یا ربط حملی<sup>۵۴</sup> را گاه برای ایجاب و گاه برای سلب در نظر بگیریم، بلکه فقط باید ربط ایجابی را در نظر بگیریم.

چنان که بعداً خواهیم دید، قضایایی با محمول مسوّر می‌توانند در هر سه ماده، یا دو تای آن، و یا یکی از آنها صادق یا کاذب باشند. بنابراین، قضیه «Every S is every P» در هر سه ماده کاذب است، در حالی که قضیه «Every S is no P» فقط در ماده امتناع صدق می‌کند.

تعیین ارزش صدق قضایایی با محمول مسوّر با توسل به ماده قضایا مطلب تازه‌ای نیست. آمونیوس<sup>۵۵</sup> و، به

## تعیین ارزش

### صدق قضایایی

### با محمول مسوّر

### با توسل به ماده قضایا

### مطلب تازه‌ای نیست.

### آمونیوس و،

### به شیوه‌ای غیرمستقیم‌تر،

### مؤلف گمنام رساله‌ای که

### به کوشش تاران

### تصحیح شده و

### به چاپ رسیده،

### نیز همین کار را

### کرده‌اند.

شیوه‌ای غیرمستقیم‌تر، مؤلف گمنام رساله‌ای که به کوشش تاران<sup>۵۶</sup> تصحیح شده و به چاپ رسیده، نیز همین کار را کرده‌اند.

توضیح کوتاهی دربارهٔ مادهٔ امکان در قضایایی با موضوع جزئی [قضایای شخصی] لازم است، چرا که «اصل عدم‌تعیین»<sup>۵۷</sup> در تعمیم<sup>۵۸</sup> ارزش صدق بین دو قضیه شخصی متقابل در مادهٔ امکان بر آن حاکم است. ابن‌سینا در توضیح ارزش صدق قضایایی از نوع «زید لیس و لا واحد من الکتا» این اصل را بیان می‌کند. او در فصل هشتم از مقالهٔ اول عبارت از شفا می‌نویسد: «ولی اگر ماده از نوع امکان باشد، کذب و صدق قضیه متعین نیست، بلکه ممکن است زید مثلاً در حال کتابت باشد که در آن صورت قضیهٔ «زید لیس و لا واحد من الکتا» کاذب خواهد بود، و ممکن است زید در حال کتابت نباشد، که در آن صورت قضیهٔ «زید لا واحد من الکتا» صادق خواهد بود. ولی نفس قضیه، یعنی صورت آن، غیرمتعین خواهد بود. خلاصه این که وقتی [محمول] ممکن بر اشخاص حمل می‌شود، قضیه صدق و کذب متعینی نخواهد داشت.»<sup>۵۹</sup>

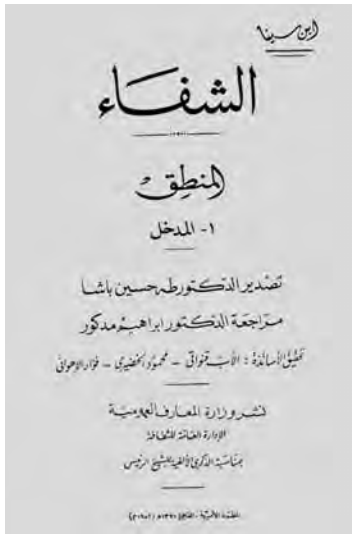
ایده و الفاظی که ابن‌سینا در این متن به کار برده یادآور بحث او دربارهٔ ممکنات است. او در فصل دهم از مقالهٔ اول عبارت در ابتدای مبحثی که با فصل نهم رسالهٔ عبارت ارسطو مطابقت دارد، می‌نویسد: «حالات [قضایای] متناقض در تقسیم صدق و کذب بین آنها نباید در همه موارد یکسان باشد. چرا که صدق محصورات به اعتبار ذات قضیه و طبیعت امور واقع تعیین می‌شود. همین طور، در قضایای شخصی زمانیه<sup>۶۰</sup> که درباره گذشته و حال هستند، بنا به زمان قضیه ضرورتاً فقط یکی از این دو امر [یعنی صدق یا کذب] مطابق با طبیعت واقعی امور خواهد بود. ولی در قضایای متناقض شخصی درباره امور آینده، ضرورتی از جهت طبیعت امور وجود ندارد که صدق یا کذب برای آنها تعیین شود.»<sup>۶۱</sup>

بنابراین، اگرچه صدق یا کذب قضایای متناقض دربارهٔ امور گذشته و حال «متعین» است، قضایای متناقض دربارهٔ امور ممکن آینده «صدق و کذب را در میان خود تقسیم می‌کنند»، یعنی، ارزش صدق دارند، ولی ارزش صدق آنها متعین نیست. جفت «متعین/غیرمتعین» ترجمهٔ جفت یونانی *aphōrismenōs/aoristōs* که شارحان ارسطو برای توصیف ارزش صدق قضایای متناقض دربارهٔ امور ممکن آینده به کار برده‌اند.<sup>۶۲</sup> با معرفی مفهوم ماده، می‌توان انواع قضایای شخصی‌ای را که محمول آنها کلی مسوّر است برشمرد و ارزش صدق آنها را بر اساس مادهٔ قضایا نشان داد. اگر سور محمول از نوع موجه کلیه باشد، قضیه در همهٔ مواد کاذب است؛ ولی اگر سور محمول از نوع موجه جزئی باشد در همه مواد صادق است. اگر سور محمول از نوع سالبه کلیه یا موجه جزئی باشد، قضیه گاه صادق و گاه کاذب است. در حالت اول، در مادهٔ امتناع صادق است، و در مادهٔ وجوب کاذب، و در مادهٔ امکان ارزش صدق غیرمتعینی دارد؛ در حالت دوم، در مادهٔ وجوب صادق است، و در مادهٔ امتناع کاذب، و در مادهٔ امکان ارزش صدق غیرمتعینی دارد.

### ۳. قضایای مهمله<sup>۶۳</sup> با محمول مسوّر و قاعدهٔ استفاده از سور موجه کلیه

ابن‌سینا قضایای مهمله را قضایایی تعریف می‌کند که «موضوع آنها کلی است» و «کیفیت حمل در آنها بیان شده، ولی کمیت آن بیان نشده است». بنابراین ویژگی، قضیهٔ مهمله فقدان سور مقرون با موضوع است. ولی آیا قضیهٔ مهمله را باید قضیه کلی دانست یا جزئی؟

برای درک پاسخ ابن‌سینا به این سؤال، باید نظریهٔ «وجه ثلاثه»<sup>۶۴</sup> کلی را مد نظر قرار دهیم.<sup>۶۵</sup> می‌توان کلی را یا فی‌نفسه در حکم ذات یا طبیعت و یا در حکم مفهومی ذهنی که قابل اطلاق به موارد کثیر است و یا در حکم واقعیتی بیرون از ذهن در نظر گرفت. ابن‌سینا معتقد است که قضیهٔ مهمله فی‌نفسه نه واقعاً کلی است و نه جزئی، بلکه می‌تواند هر کدام از این دو باشد. حدّ موضوع<sup>۶۶</sup> در چنین قضایایی بر طبیعت فی‌نفسه دلالت می‌کند که من حیث هی، کلی یا جزئی نیست، ولی صلاحیت دارد که هر دو باشد. گزیده‌ای که در زیر می‌آید نشان می‌دهد که ابن‌سینا چنین درکی از حدّ موضوع قضایای مهمله دارد. او در فصل هفتم از مقالهٔ اول عبارت در شفا می‌نویسد: «تا زمانی که حکم نکنید که [محمول] به کل [موضوع] تعلق می‌گیرد یا خیر، به دلیل کلی بودن موضوع نیست که حکمی که بر آن صادر می‌کنید کلی می‌شود؛ و اگر به چنین چیزی حکم نداده‌اید، پس حکم‌تان بر طبیعت موضوع فقط از حیث عموم بوده است. ولی اگر این طبیعت را فی‌نفسه در نظر بگیریم، یک معنا دارد. اگر به طور عموم بگیریم، یک معنای دیگر؛ و اگر به طور خصوص بگیریم، معنای دیگری دارد. اگر طبیعت موضوع را فی‌نفسه در نظر بگیریم، صلاحیت هر دو معنا را دارد. چرا که اگر صلاحیت معنا به طور خصوص را نداشت، نمی‌توانست مثلاً برای انسانیت واحد که به اعتبار آن زید یک انسان واحد است صلاحیت داشته باشد؛ و اگر صلاحیت معنای عام در ذهن را نداشت، نمی‌توانست



طوری باشد که بر افراد کثیر مطابقت کند.<sup>۶۷</sup>

ولی اهمیت این نظریه برای درک قضایای مهمله‌ای که محمول مسوّر دارند، چیست؟ این قضیه را در نظر بگیرید: «إن الإنسان کل ضحاک». حدّ موضوع، یعنی «انسان»، می‌تواند هم بر طبیعت انسان (یعنی همان نظریه‌ای که ابن‌سینا در نظر دارد) دلالت کند، و هم بر «انسان در معنای عام» (ابن‌سینا این امکان را مسلم فرض می‌گیرد). در حالت اول، به اعتقاد ابن‌سینا قضیه کاذب خواهد بود. او برای اثبات این مطلب از روش خلف<sup>۶۸</sup> استفاده می‌کند، بدین ترتیب که اگر قضیه صادق باشد، از آنجایی که هر چیزی که درباره طبیعت انسان صدق کند درباره مصادیق آن نیز صدق می‌کند، آنگاه «لکان إنسان ما هو کل واحد من الضحاکین» می‌شود که بی‌معنی است. حال اگر حد موضوع، یعنی «انسان»، عام فرض شود، یعنی بیانگر مفهوم انسان باشد، باز هم قضیه کاذب است، زیرا مفهوم انسان من حیث هی نمی‌تواند «کل ضحاک» باشد. ابن‌سینا در فصل هفتم از مقاله اول عبارت در شفا نسبت بین آنچه می‌تواند بر مفهوم انسان حمل شود، یعنی بین محمول‌های اعم از انسان از یک سو و افرادی که تحت مفهوم انسان قرار می‌گیرند از سوی دیگر، را این گونه بیان کرده است: «[انسانیت] من حیث هو عام [...] شبیه یک چیز واحد است، که چیزهایی درباره آن صدق می‌کند که به افرادش صدق نمی‌کند. زیرا انسانیت من حیث هو عام، یک کلی، یک نوع و نظایر آن است؛ و اینها اموری هستند که به بهای حذف آنچه تحت آن قرار دارند به آن تعلق می‌گیرند.»<sup>۶۹</sup>

بنابراین آنچه درباره انسان (یا انسانیت، تفاوت آنها در اینجا اهمیتی ندارد) در حکم یک مفهوم، یعنی یک کلی، یک نوع و نظایر آن صدق می‌کند شامل افرادی که تحت آن قرار دارند نمی‌شود.<sup>۷۰</sup> حال اجازه بدهید به محمول مسوّر هم نگاهی بیندازیم. «کل ضحاک» را می‌توان به معنای مجموع [طبقه] ضحاکین گرفت. ولی ابن‌سینا از همان ابتدا به خواننده تذکر می‌دهد که سور موجب کلیه به صورت تعمیمی<sup>۷۱</sup> [عمومیت یافته] مورد استفاده قرار می‌گیرد که از نظر او دلالت «کل ضحاک» بر مجموع مصادیق [طبقه] محمول را از آن سلب می‌کند. او سپس، برای پیشرفت بحث، درک فوق از محمول مسوّر را مورد بررسی قرار می‌دهد. ولی باز هم در اینجا حد موضوع، یعنی «انسان»، را یا دال بر «انسان به معنای عام» می‌گیریم و یا دال بر «طبیعت انسان بدون افزودن شرط عموم یا خصوص». ابن‌سینا امکان اول را صرفاً با ابراز این مطلب که عمومیت انسان شامل این امر نمی‌شود که انسان با مجموع [طبقه] ضحاکین یکی است، ردّ می‌کند. او همچنین امکان دوم را با اشاره به این مطلب ردّ می‌کند که اگرچه هر یک از مصادیق «ضحاک» با مجموع [طبقه] ضحاکین قابل توصیف نیست، ولی هر یک از مصادیق انسان با طبیعت انسان قابل توصیف است.<sup>۷۲</sup>

ابن‌سینا در ابتدای فصل نهم از مقاله اول عبارت در شفا می‌نویسد که این وسوسه وجود دارد که قضیه «کل واحد من الناس هو کل واحد من الضحاک» را در مادّه وجوب صادق بدانیم، ولی با این کار خطایی مرتکب می‌شویم که [او] قبلاً توضیح داده است. منظور ابن‌سینا توضیحاتی است که در فصل هشتم عبارت داده و ما خلاصه‌اش را اینجا آوردیم. آنهایی که قضیه «کل الناس کل الضحاکین» را صادق می‌دانند، در واقع می‌پندارند که مجموع مصادیق انسان با مجموعه مصادیق ضحاکین یکسان است. ولی ابن‌سینا چنین تصویری را خطا می‌داند. زیرا خلاف اصل او برای استفاده صحیح از سور موجب کلیه است، که بر طبق آن «کل الناس» یا «کل الضحاکین» باید ناظر به افراد در نظر گرفته شوند و نه ناظر به مجموع.

#### ۴. قضایای محصوره<sup>۷۳</sup> با محمول مسوّر (محصوره الطرفین)

ابن‌سینا هشت نوع قضیه محصوره الطرفین برمی‌شمرد، و برای هر نوع چهار مثال در ماده وجوب (مثال‌های واجب عام و واجب مساوی غالباً در یک گروه قرار دارند)، ماده امکان و ماده امتناع می‌آورد.

##### ۱. کل واحد من کذا هو کل واحد من کذا

(Every S is every P)

مثال: «کل واحد من الناس هو کل واحد من الحيوان» یا «هو کل واحد من الضحاک»

مثال: «کل واحد من الناس هو کل واحد من الحجارة»

مثال: «کل واحد من الناس هو کل واحد من الکاتبین»

##### ۲. کل کذا لا واحد من کذا

(Every S is no P)

مثال: «کل إنسان لا واحد من الحيوان» یا «الضحاک»

مثال: «کل إنسان لا واحد من الکاتبین»

ابن زُرعه  
با این که مدعی است  
از روش آمونیوس  
پیروی می‌کند،  
در عمل روش دیگری  
به کار می‌بندد و  
با ثابت گرفتن  
سور محمول  
انواع قضایا را  
با تغییر  
سور موضوع  
به دست می‌آورد.



آمونئوس

مثال: «کل إنسان لا واحد من الحجارة»

۳. کل کذا هو بعض کذا

(Every S is some P)

مثال: «کل إنسان بعض الحیوان» یا «بعض الضحاک»

مثال: «کل إنسان بعض الكتاب»

مثال: «کل إنسان بعض الحجارة»

۴. کل إنسان لا کل کذا

(Every S is not-every P)

مثال: «کل إنسان لا کل حیوان» یا «لا کل ضحاک»

مثال: «کل إنسان لا کل حجر»

مثال: «کل إنسان لا کل کاتب»

۵. لا واحد من کذا کل کذا

(No S is every P)

مثال: «لا واحد من الناس هو کل حیوان» یا «کل ضحاک»

مثال: «لا واحد من الناس هو کل حجر»

مثال: «لا واحد من الناس هو کل کاتب»

۶. لا واحد من کذا لا واحد من کذا

(No S is no P)

مثال: «لیس واحد من الناس لیس واحد من الحیوان» یا «من الضحاک»

مثال: «لیس ولا واحد من الناس لیس ولا واحد من الكتاب»

مثال: «لیس ولا واحد من الناس لیس ولا واحد من الحجارة»

۷. لیس ولا واحد من کذا هو بعض کذا

(No S is some P)

مثال: «لیس ولا واحد من الناس هو بعض الحیوان» یا «بعض الضحاک»

مثال: «لیس ولا واحد من الناس هو بعض الكتاب»

مثال: «لیس واحد من الناس هو بعض الحجارة»

۸. لیس ولا واحد من کذا لیس کل کذا

(No S is not-every P)

مثال: «لیس ولا واحد من الناس لیس کل حیوان» یا «کل ضحاک»

مثال: «لیس ولا واحد من الناس لیس کل کاتب»

مثال: «لیس ولا واحد من الناس لیس کل حجر»

ترتیب شمارش این هشت قضیه مشابه همان است که در شرح آمونیوس آمده، ولی ابن سینا هشت قضیه دیگری را که در شرح آمونیوس آمده در اینجا ذکر نکرده است، بلکه در عوض قاعده‌ای را برای تعیین ارزش صدق آنها بر اساس نسبت تناقض ذکر می‌کند. او در فصل نهم از مقاله اول عبارت در شفا می‌نویسد: «حال اگر سور مقرون با موضوع موجب جزئیة باشد، هر جا [آن قضیه] نسبت به موضوع مسور به سور سالب کلی صادق باشد، کاذب خواهد بود، مشروط بر این که [قضیه دوم] از جمیع احوال [با قضیه اول] موافق باشد؛ و هر گاه [قضیه دوم] کاذب باشد، صادق خواهد بود. خودتان امتحان کنید. [...] حال اگر سور مقرون با موضوع سالبه جزئیة باشد، هر جا آن قضیه نسبت به موضوع مسور به سور موجب کلیه کاذب باشد، صادق خواهد بود، مشروط بر این که [قضیه دوم] از حیث محمول [با قضیه اول] مساوی باشد. خودتان امتحان کنید.»<sup>۳</sup>

دعوت ابن سینا به بررسی اعتبار قاعده پیشنهادی‌اش این وسوسه را ایجاد می‌کند که روش او را تا حدودی تجربی بدانیم. ولی پیشنهاد او پس از یک بررسی نظام‌یافته مطرح شده است، زیرا در حکم تصدیق ارزش صدق قضایای جزئی با محمول مسور از حیث مواد قضایا و تحقیق این مطلب در هر مورد است که قضایای فوق در صورتی که قضایای کلی متناظرشان [با محمول مسور] کاذب باشند، صادق هستند و بالعکس. ابن سینا می‌توانست

با سالبه کردن آنچه سور اصلی در قضایای محصورة الطرفین می‌دانست، یعنی سوری که با موضوع مقرون است، مستقیماً به این نتیجه برسد.

نسبت تناقض بین قضایای محصورة الطرفین را می‌توان به صورت زیر نشان داد، که # علامت «نقیض» است:

۱. Every S is every P # Not-every S is every P
۲. Every S is no P # Not-every S is no P
۳. Every S is some P # Not-every S is some P
۴. Every S is not-every P # Not-every S is not-every P
۵. No S is every P # Some S is every P
۶. No S is no P # Some S is no P
۷. No S is some P # Some S is some P
۸. No S is not-every P # Some S is not-every P

جدول زیر ارزش صدق انواع مختلف قضایای محصورة الطرفین را نشان می‌دهد: فهرستی را که ابن‌سینا داده است با اطلاق قاعده‌اش برای متناقضات تکمیل کرده‌ام.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
	$\forall/\forall$	$\forall/N$	$\forall/\forall$	$\forall/\neg\forall$	$N/\forall$	$N/N$	$N/\exists$	$N/\neg\forall$
وجوب	ک	ک	ص	ص	ص	ص	ک	ک
امتناع	ک	ص	ک	ص	ص	ک	ص	ک
امکان	ک	ک	ک	ص	ص	ک	ک	ک

مهمترین نکته‌ای که ابن‌سینا در ارتباط با قضایای شخصیبه با محمول جزئی مسوّر متذکر می‌شود، عدم تقارن بین ایجاب و سلب است.

	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
	$\exists/\forall$	$\exists/N$	$\exists/\exists$	$\exists/\neg\forall$	$\neg\forall/\forall$	$\neg\forall/N$	$\neg\forall/\exists$	$\neg\forall/\neg\forall$
وجوب	ک	ک	ص	ص	ص	ص	ک	ص
امتناع	ک	ص	ک	ص	ص	ک	ص	ص
امکان	ک	ص	ص	ص	ص	ص	ص	ص

$\forall$  = هر؛  $\neg\forall$  = نه-هر؛  $\exists$  = بعضی؛  $N$  = هیچ؛ وجوب شامل واجب عام و واجب مساوی است؛ ک = کاذب؛ ص = صادق

ابن‌سینا نه فقط نسبت‌های تناقض بین قضایای محصورة الطرفین را داده، بلکه از همتوانی<sup>۷۵</sup> حداقل دو قضیه کاملاً آگاه است، یعنی:

Every S is some P = No S is no P

به همین دلیل است که در فصل نهم از مقاله اول عبارت در شفا درباره قضیه «No S is no P» در ماده امکان می‌نویسد: «این قضیه در [ماده] امکان کاذب خواهد بود، برای این که «لیس ولا واحد من الناس لیس ولا واحد من الكتاب» کاذب است، زیرا به معنای آن است که هر انسانی را که در نظر بگیریم، بر او ایجاب خواهد شد که یکی از کاتبان است، چرا که درباره هیچ یک از آنها صدق نمی‌کند که هیچ یک از کاتبان نباشد. ولی این به وضوح کاذب است.»<sup>۷۶</sup>

البته ابن‌سینا اولین کسی نبود که به هم‌ارز<sup>۷۷</sup> بودن چنین قضایایی اشاره می‌کرد. آمونیوس قبلاً در پاسخ به

این سؤال که چرا از میان انواع مختلف قضایای محصورة الطرفین ارسطو فقط قضایایی با دو سور موجب کلیه را ذکر کرده است، به این مطلب اشاره کرده بود. ابن زُرعه هم در انتهای رساله‌اش این قاعده کلی را بیان می‌کند که قضیه‌ای با دو سور سالبه هم‌ارز است با قضیه موجب، و مثال نادرست زیر را برای آن می‌آورد:

Not-every S is not-every P = Every S is every P<sup>۷۸</sup>

آمونوس افزون بر مثال نادرست فوق، نمونه زیر را نیز آورده است:

Some S is every P = No S is not-every P

به رغم اشتباهاتی که این دو شارح مرتکب شده‌اند، نمونه‌های فوق شاهدی بر تلاش آنها به منظور اثبات این نوع هم‌ارزی‌هاست. قابل ذکر است که هر چند ابن‌سینا به این نوع هم‌ارزی اشاره می‌کند، به هیچ وجه اشتباهات مشابهی را مرتکب نمی‌شود. اگر ابن‌سینا می‌بخت هم‌ارز بودن قضایا را در همین جهت پیش برده بود، احتمالاً هم‌ارزی‌های زیر را بین هشت قضیه‌اش پیدا می‌کرد، و بدین ترتیب از تعداد قضایای محصورة الطرفین کاسته می‌شد:

Every S is every P = No S is not-every P

Every S is no P = No S is some P

Every S is some P = No S is no P

Every S is not-every P = No S is every P

### ۵. فایده قضایایی با محمول مسوّر

شارحان مقدم بر ابن‌سینا معمولاً پس از برشمردن ۱۶ قضیه با محمول مسوّر و تعیین صدق و کذب آنها، به بحث درباره فایده این قضایا پرداخته‌اند، که آمونوس هم یکی از آنهاست. آمونوس از همین منظر قضایایی را که همیشه صادق و یا همیشه کاذب هستند از قضایایی که گاه صادق و گاه کاذب هستند متمایز می‌سازد. آمونوس دسته اول را بی‌فایده می‌داند، و دسته دوم را حشو و زاید تصور می‌کند زیرا هم‌ارز قضایای عادی هستند و بنابراین می‌توان آنها را به قضایای عادی تحویل کرد.

نظر ابن‌سینا درباره فایده قضایای فوق چندان صریح نیست؛ او بحث خود را با انتقاد از آنها شروع می‌کند که می‌بخت حصر محمول را مطرح ساخته‌اند، ولی هنگام اشاره به فایده آنها به مفسرانی که قضایای یادشده را کلاً قابل اعتنا نمی‌دانند، اعتراض می‌کند. ابن‌سینا در اینجا به دو ایراد پاسخ می‌دهد.

ایراد اول این است که صدق این نوع قضایا تابع واقعیت امور نیست، چرا که آنها می‌توانند در مواد مختلف صادق باشند، یعنی این که یا در هر سه ماده وجوب، امتناع و امکان، و یا در دو ماده وجوب و امکان. این همان ایرادی است که آمونوس به قضایای فوق وارد می‌کند و قضایایی با محمول مسوّر را که همیشه صادق هستند، بی‌فایده می‌شمارد. او در شرح خود از عبارت ارسطو می‌نویسد: «به طور کلی کسانی که تنوع بیش از حد در قضایا را نمی‌پسندند، باید احکامی را که همیشه صادق هستند نیز رد کنند، همان قدر که قضایایی را که همیشه کاذب هستند، رد می‌کنند. زیرا هیچ یک از آنها دلالت بر چیز متفاوتی در ماده وجوب یا امتناع، و یا کمکی به تمایز بین صدق و کذب نمی‌کنند.»

[ابن زُرعه] هم همین دلیل را برای رد قضایایی با محمول مسوّر آورده است. او در کتاب باری (زمیناس) می‌نویسد: «قبلاً گفتیم که همه این قضایا را باید به دلیل صدق و کذب آنها در همه مواد، و یا صدق و کذبشان در دو ماده متضاد، مثلاً وجوب و امکان، مردود شمرد. این نوع قضایا فایده‌ای در قیاس ندارند؛ فقط قضایایی که صدقشان به دلیل مطابقت با امور واقعی است، صلاحیت استفاده در قیاس را دارند، و نه آن دسته از قضایایی که صدقشان به دلیل لفظ، ترتیب غلط و یا شرایط در جایی است که نباید باشد.»

ابن‌سینا در پاسخ به این ایراد می‌گوید که صدق قضیه بنا به مطابقت آن با واقع<sup>۷۹</sup> است، قطع نظر از این که مطابقت در یک ماده و یا بیشتر از یک ماده باشد. ابن‌سینا با این پاسخ تمایزی را که شارحان بین دو نوع قضیه محصورة الطرفین قائل شده بودند، از بین می‌برد؛ یعنی قضایایی که همیشه صادق یا همیشه کاذب هستند از یک طرف، و آنهايي که گاه صادق هستند و گاه کاذب از طرف دیگر. به نظر می‌رسد که تمایز فوق با تمایز بین صدق منطقی<sup>۸۰</sup> و تناقض منطقی<sup>۸۱</sup> از یک طرف و صدق امکانی<sup>۸۲</sup> از طرف دیگر مطابقت دارد. ولی باید توجه داشت که شارحان ظاهراً نمی‌دانستند که با قائل شدن این نوع تمایز در واقع دسته‌ای از قضایا را که باید موضوع مناسب منطق باشد کنار می‌گذارند. زیرا از نظر آنها این دسته قضایا بی‌فایده بود و باید از حوزه منطق کنار گذاشته می‌شد. در اینجا با نمونه خوبی از «دیدگاه فایده‌گرایانه در منطق» که در فلسفه باستان رایج بود، مواجه هستیم.

شارحان باستان و  
عرب [زبان]  
تنها کسی است که  
این قسم قضایای  
شخصیه با  
محمول مسوّر، و  
همچنین قضایای  
مهمله با محمول مسوّر را  
بررسی کرده  
است.



ایراد دوم بحث غیرمحمض<sup>۸۳</sup> بودن کیفیت در قضایای محصورة الطرفین، یعنی ماهیت موجب و سالبه آنها، است. این ایراد به قضایایی اشاره دارد که در آن دو سور قضیه از حیث کیفیت متفاوت هستند. ابن‌سینا در این باره نظری خلاف شارحان دیگر دارد: از نظر او محمول در قضایای محصورة الطرفین متشکل از سور بعلاوه محمول اصلی است که با یکدیگر یک واحد را تشکیل می‌دهند. بنابراین قضیه‌ای که صورت یک قضیه موجب عادی را دارد، این کیفیت را حفظ خواهد کرد، هر چند که یک سور سالبه بر سر محمول آمده باشد. سور محمول در حکم یک عامل محمول‌ساز تصور شده است که بر سر محمول‌ها می‌آید؛ بدین معنی که با آوردن سور بر سر محمول از آنها محمول‌های جدیدی ساخته می‌شود. در واقع الگوی منطقی حصر محمول همان منطقی قضایا با محمول معدوله<sup>۸۴</sup> از این قسم است: (S is not-P). در این حالت نیز (not-P) در حکم یک واحد فرض می‌شود، که حرف سالبه در آن عامل محمول‌سازی است که محمول‌های جدیدی از محمول‌های سابق می‌سازد. شباهت قابل توجهی بین صورت‌بندی این ایده در فصل نهم از مقاله اول عبارت و فصل اول از مقاله دوم وجود دارد، که درباره قضایای معدوله یا قضایایی با محمول معدوله است. ابن‌سینا می‌نویسد: «وقتی قضیه ثلاثی<sup>۸۵</sup> است و حرف سلب با آن مقرون می‌شود، ضرورتاً یا این حرف سلب بر سر رابطه می‌آید و یا رابطه بر سر حرف سلب می‌آید. مثال قضیه اول این است که زید عادل نیست «زید لیس یوجد عادلاً»، و مثال قضیه دوم این است که زید غیرعادل است «زید یوجد لا عادلاً». اگر حرف سلب بر سر رابطه بیاید، ربطی را [که به واسطه رابطه بین موضوع و محمول ایجاد شده است] منفی می‌کند، که سلب حقیقی است. ولی اگر رابطه به سر حرف سلب بیاید، آن را جزئی از محمول می‌کند، به نحوی که دیگر «عادل» به تنهایی محمول نخواهد بود، بلکه مجموع «غیر+عادل» محمول است. لفظ «است» مجموع «غیر+عادل» را به طور ایجابی بر زید حمل می‌کند، مثل اینکه بگوییم: زید موصوف به بی‌عدالتی است «زید موصوف بأنه غیر عادل»، و بنابراین این [قضیه] را می‌توان با حرف سلب، که این بار فقط بر رابطه وارد می‌شود، سالبه کرد. مثل اینکه بگوییم: زید غیرعادل نیست «زید لیس یوجد غیر عادل».<sup>۸۶</sup>

الگوی قضایای معدوله‌ای<sup>۸۷</sup> که ابن‌سینا ظاهراً منطقی قضایای محصورة الطرفین را بر آن الگوسازی کرده است، به او اجازه می‌دهد تا به درستی این نوع قضایا را سالبه کند، هر چند احتمالاً این الگو نمی‌گذارد او رسماً بپذیرد (اما چنان که دیدیم او عملاً این حقیقت را می‌پذیرد) که قضایای محصورة الطرفین موجب همان قوه قضایای سالبه است و بالعکس.

\*\*\*\*\*

چنان که قبلاً گفتیم، بحث این زُرعه درباره حصر محمول بیشتر از بحث ابن‌سینا بر شرح

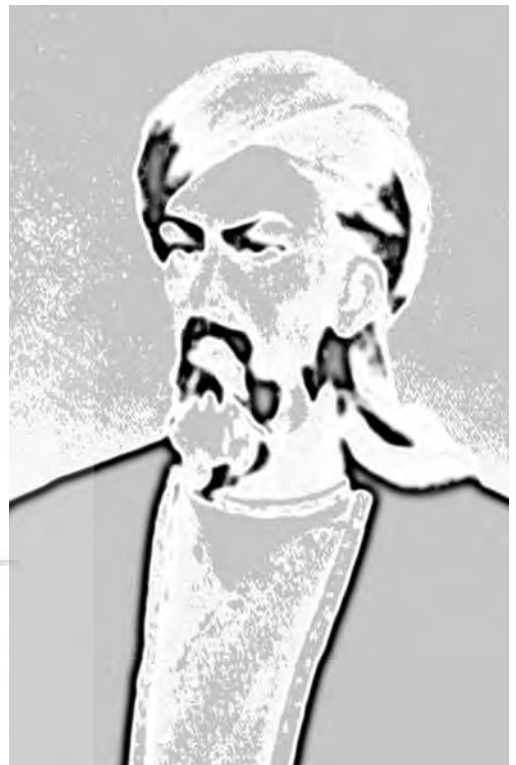
آمونئوس متکی است. دلایل زیر این ادعا را تأیید می‌کند:

الف. ابن زُرعه همچون آمونئوس و برخلاف ابن‌سینا هر ۱۶ قضیه محصورة الطرفین را ذکر می‌کند. ولی در اینجا توضیحی لازم است. ابن‌سینا هشت قضیه اول را به همان ترتیبی ذکر می‌کند که آمونئوس نام برده است. روش آنها یکی است: آنها سور موضوع را ثابت می‌گیرند و سور محمول را به ترتیب زیر تغییر می‌دهند: موجب کلیه، سالبه کلیه، موجب جزئی، سالبه جزئی. آنها پس از برشمردن همه انواع قضایایی که با فرض ثابت بودن سور موضوع از تغییر سور محمول حاصل می‌شود، همین عمل را با ثابت گرفتن سور محمول و تغییر سور موضوع انجام می‌دهند. ولی ابن زُرعه با اینکه مدعی است از روش آمونئوس پیروی می‌کند، در عمل روش دیگری به کار می‌بندد و با ثابت گرفتن سور محمول انواع قضایا را با تغییر سور موضوع به دست می‌آورد.

ب. ابن زُرعه نیز به تبعیت از آمونئوس قضایایی را که در همه مواد صادق (یا کاذب) هستند، از قضایایی که گاه صادق و گاه کاذب هستند جدا می‌کند.

پ. ابن زُرعه نیز دلایل مشابهی برای اثبات کذب قضیه موجب کلیه‌ای می‌آورد که سور موجب کلیه بر سر محمول آن آمده است. ابن زُرعه می‌نویسد که اگر هر انسانی هر حیوانی است، بنابراین سقراط هر نوعی است که تحت جنس حیوان قرار می‌گیرد؛ مثلاً پرنده، روباه، و نظایر آن. آمونئوس هم همین دلایل را آورده است، هر چند حیواناتی که مثال آورده متفاوتند؛ مثلاً اسب، گاو و الی آخر.

ت. از نظر آمونئوس قضایایی که محمول مسور دارند، بی‌فایده یا حشو و زایدند، و این که حتی موارد ظاهراً مفید را نیز می‌توان با تفسیر درست آنچه معلوم خواهد شد سور کاذب است، کنار گذاشت. برخی شارحان باستان نمونه‌هایی از این موارد را از دو فیلسوف بزرگ یونانی، یعنی افلاطون و ارسطو، مثال آورده‌اند. مثلاً این عبارت از



افلاطون است:

خطابه بعضی تجربه است (empeiria tis)

و این دومی از ارسطوست:

نفس بعضی فعلیت است (entelekheia tis)

ولی آمونیوس معتقد است که در دو نمونه فوق **tis** نقش سور را ندارد، بلکه فقط نشان می‌دهد که «محمول قابل انعکاس»<sup>۸۸</sup> با موضوع نیست، بلکه جنس آن است و نیاز به افزودن فعلی دارد تا حدّ موضوع را بسازد. «ابن زُرعه استدلال آمونیوس، از جمله دو مثالی را که از افلاطون و ارسطو آورده است، عیناً در رساله خود ذکر می‌کند. ابن‌سینا دوبار در فصل نهم از مقاله اول عبارت آن طور که عادت او در شفا است به «مفسر متأخری که اینها به او استناد می‌کنند» یا «مفسر مذکور» اشاره می‌کند. سپس در بحث فایده قضایای محصورة الطرفین به شخصی اشاره می‌کند «که می‌گوید که این [قسم قضایا] به اعتبار معانی صادق نیستند. زیرا بعضی از آنها در سه ماده صادق هستند و بعضی از آنها در ماده وجود و امکان، و این که آنها موجبه خالص یا سالبه خالص نیستند.» آیا مفسری که ابن‌سینا نام می‌برد و مؤلف دو استدلالی که علیه قضایایی با محمول مسور اقامه شده است، یک نفر است؟ و اگر یک نفر است، آیا می‌توان هویت او را مشخص کرد؟ متأسفانه توصیفی که از او شده چندان راهگشا نیست. مثلاً عبارت «مفسر متأخر» ممکن است اشاره به یک شارح اسکندرانی یا عرب داشته باشد. ولی از آنجایی که این مفسر در حکم مرجع برای معاصران ابن‌سینا و احتمالاً مفسران بعد از او معرفی شده است، دامنه نامزدها بسیار کوچک می‌شود: یعنی آمونیوس برای مفسران اسکندرانی و یکی از رؤسای «مدرسه» بغداد برای اعراب. در اینجا نیز، همچون بحث اصالت رساله منطقی که به ابن زُرعه نسبت داده‌اند، اطلاعات به قدری اندک است که رسیدن به یک نتیجه قطعی را ناممکن می‌سازد. با وجود این، جالب اینجاست که همه آنچه ابن‌سینا به آنها اشاره کرده است، در رساله ابن زُرعه یافت می‌شود. به همین دلیل با اطمینان می‌توانیم نتیجه بگیریم که استدلال‌های ابن زُرعه نماینده همان سنتی است که ابن‌سینا با آن مخالف است.

۱. ابن‌سینا از «مفسر متأخر» به دلیل ادعای زیر انتقاد می‌کند: این که قضایایی با صورت «No S is no P» را در ماده امکان صادق می‌داند، یعنی در مورد قضایایی از قسم: «لیس ولا واحد من الناس لیس ولا واحد من الکتاب.» این ادعا در سطر ۷ و ۹ از صفحه ۴۶ رساله ابن زُرعه آمده است، ولی در رساله آمونیوس نیست.

۲. ابن‌سینا از همان مفسر به دلیل این ادعا انتقاد می‌کند: که قضایایی با صورت «Some S is no» را در ماده امکان کاذب می‌داند، یعنی در مورد قضایایی از قسم: «واحد من الناس لیس ولا واحد من الکتاب.» این ادعا در سطرهای ۱۱ و ۱۳ از صفحه ۴۶ رساله ابن زُرعه آمده است، ولی در رساله آمونیوس نیست.

۳. وقتی ابن‌سینا به خوانندگانش می‌گوید که به آنهایی که مدعی‌اند قضایایی با محمول مسور را باید رد کرد، الفاظ و جملاتی که استفاده می‌کند مشابه همان چیزی است که ابن زُرعه در رساله‌اش به کار برده است: ابن زُرعه: وقد کنا قدّمنا القول بأن هذه المقدمات مردولة باسرها... [قبلاً گفتیم که همه این قضایا را باید مردود دانست.]

ابن‌سینا: ثم لا تلتفت إلى ما يقال من أن هذه كلها مردولة، فلا تستعمل البتة. [پس به آنچه درباره این قضایای محصورة الطرفین] گفته می‌شود، یعنی این که باید آنها را مردود دانست و بنابراین نباید اصلاً از آنها استفاده کرد، توجه نکنید.]

همچنین می‌توان بحث ابن‌سینا درباره استدلال اول در ردّ قضایایی با محمول مسور و بحث ابن زُرعه را با یکدیگر مقایسه کرد:

ابن زُرعه: ... من قبل صدقها فی جمیع المواد و کذبها فی جمیعها، او صدقها فی مادتين متقابلتين بمنزلة الضروری والممكن او کذبها فی مادتين متقابلتين بمنزلة الضروری والممكن. والقياس فلا يصلح له مقدمات شبيهة بهذه الصفة، لیکن إنما يصلح له من المقدمات ما كان صدقه بسبب الامور.

[...] به دلیل صدق یا کذب آنها در همه مواد، و یا به دلیل صدق و کذب آنها در دو ماده متقابل، مثلاً ضرورت و امکان. ولی این نوع قضایا مناسب قیاس نیستند؛ فقط قضایایی که صدق آنها به سبب مطابقت با واقعیت امور هستند مناسب قیاسند.]

ابن‌سینا: والذی قال إن هذه لیست صادقة لأجل المعانی لأن بعضها یصدق فی المواد الثلاث و بعضها یصدق فی الواجب و الممكن... إن هذه تصدق فی المواد الثلاثة أو فی مادتين متضادتين، وما یصدق كذلك فلیس صادقاً فی المعنی.

ابن‌سینا  
اصلاً ابن طیب را  
قابل اعتنا نمی‌دانست،  
به ویژه در مقام  
یک فیلسوف،  
که شامل دانش او  
در حوزه منطق نیز  
می‌شد.

[و آن کس که می‌گوید این [قضایای محصورة الطرفین] از حیث معانی صادق نیستند زیرا بعضی از آنها در سه ماده و بعضی دیگر در مادهٔ وجوب و امکان صادق هستند... این [قضایا] در سه ماده و یا دو ماده متضاد صادق هستند، و قضیه‌ای که این گونه صادق باشد، از حیث معنی صادق نیست.]

ابن زرعه در اینجا می‌گوید که قضایایی که در سه ماده یا دو ماده متقابل صادق هستند، برای قیاس بی‌فایده‌اند. زیرا صدق آنها به سبب مطابقت با امور واقع نیست. به نظر می‌رسد که آمونیوس نیز قبل از او این ایده را، حداقل به طور تلویحی، بیان کرده است. ابن زرعه در اینجا لفظ امر<sup>۸۹</sup> و امور را به کار می‌برد. ولی ابن‌سینا از لفظ معنی و معانی استفاده کرده است. اسحاق بن حنین (وفات ۹۱۰) که رسالهٔ باری ارمیناس ارسطو را به عربی ترجمه کرده است، از هر دو لفظ برای برگردان کلمه یونانی pragma استفاده می‌کند. بدین ترتیب که در فصل اول باری ارمیناس کلمهٔ pragmata به لغت عربی «معانی»، ولی در فصل نهم به «امور» ترجمه شده است. ترجمهٔ لغت pragmata در مورد آخر جالب است. زیرا در جمله‌ای به کار رفته است که می‌گوید صدق قضایا به واقعیت امور بستگی دارد. ارسطو می‌نویسد: «hoi pragmata logoi alētheis hōsper ta pragmata». و اسحاق بن حنین آن را ترجمه کرده است: «کانت الاقوالیل الصادقة انما تجرى علی حسب ما علیہ الامور». شاید ابن‌سینا در رسالهٔ مفسری که از او انتقاد می‌کند به جای لفظ «امور» لغت «معانی» را دیده باشد. قابل توجه است که او لغت فوق را به معنای امور واقع و یا واقعیت نمی‌داند، بلکه لفظی مبهم تفسیر می‌کند که می‌تواند هم معنای مفهوم قضیه (المعنی المعقول) را داشته باشد و هم صورت آن را. با توضیحات فوق این وسوسه به سراغمان می‌آید که گویا قطعه‌های پازل را یافته و پاسخ معما را کشف کرده‌ایم. پوشیده نیست که ابن‌سینا با نظرات ابوالفرج بن طیب، از معاصرانش، مخالف بود. در اینجا نمونه‌ای از مخالفت‌های او با نظرات یکی از معاصرانش را مشاهده کردیم، که می‌توانیم به استناد آن رسالهٔ منطقی شرح کتاب باری ارمیناس را [که معمولاً به ابن زرعه نسبت می‌دهند] از آن ابن طیب بدانیم و نه ابن زرعه. هر چند نباید این احتمال را از نظر دور داشت، ولی باید شواهدی را که مخالف این استدلال است نیز در نظر گرفت.

ابتدا این که مطمئن نیستیم ابن‌سینا اصلاً تمایلی به این داشته که ابن طیب را «مفسری که به او استناد می‌کنند» بنامد، حتی اگر می‌خواست نظر او را رد کند. ابن‌سینا اصلاً ابن طیب را قابل اعتنا نمی‌دانست، به ویژه در مقام یک فیلسوف، که شامل دانش او در حوزه منطق نیز می‌شد. او در ابتدای رساله‌ای مجمل به نام الرد علی کتاب ابی الفرج بن الطیب می‌نویسد: «قبلاً هم کتاب‌هایی به قلم شیخ ابوالفرج بن طیب، که خداوند مقام شامخش را در طب حفظ کند، دیده بودیم که بر خلاف نوشته‌های او در منطق، طبیعیات و نظایر آن، درست و رضایت‌بخش بود، ولی اخیراً مطلبی درباره قوای طبیعی دیدیم که...»

دوم این که جزئیاتی در بحث ابن‌سینا دیده می‌شود که با مطالب رسالهٔ ابن زرعه مطابقت ندارد. مثلاً استفادهٔ او از لفظ «معانی» به جای «امور»، و مهمتر از آن این که ابن‌سینا خود را ملزم به ارائهٔ توضیح دربارهٔ آن لغت می‌داند. شاید معنایش این است که او لغت مزبور را در متنی خوانده که دارد از آن انتقاد می‌کند. ابن‌سینا می‌گوید که مفسر مورد انتقادش سعی دارد با استفاده از قیاس ادعایش را مبنی بر اینکه صدق قضایای محصورة الطرفین متکی بر «معانی» نیست، ثابت کند. با وجود این، هر چند شاید بتوان فحوای چنین قیاسی را در رسالهٔ ابن زرعه یافت، ولی او هرگز به صراحت چنین کاری انجام نداده است.

شواهد فوق نشان می‌دهد که نمی‌توان با اطمینان مفسری را که ابن‌سینا در شفا به او اشاره دارد همان ابن زرعه دانست، و باید فقط به این بسنده کرد که مفسر مذکور نمایندهٔ سنتی است که ابن‌سینا از آن انتقاد می‌کند.

### پی‌نوشت‌ها

1. William Hamilton.
2. quantification of the predicate.
3. Augustus de Morgan.
4. Hamilton, W.: 1860, Lectures on Metaphysics and Logic, ed. H. L. Mansel and J. Veitch, 4 vols, Boston. Lectures on Logic, Vol. II, Appendix V-VI.
5. For the Greek tradition, see especially the remarkable paper, curiously little quoted, of the late M. Mignucci (1963), "La teoria della quantificazione del predicato nell'antichità classica", Annuario Filosofico 16/1, 11-42; for the Latin tradition, see Parry, 1966: "Quantification of the Predicate and Many-Sorted Logic", Philosophy and Phenomenological Research 26, 342-360 and Weidemann, 1980: "Wilhelm von Ock-

hams Suppositionstheorie und die modern Quantorenlogik”, Vivarium 18, 43–60.

6. Aristotle, Peri Hermeneias 7, 17b 12–16 (1963, 48).

7. Ammonius (1897, 101, 14–108).

8. Busse.

۹. ابن‌سینا برای اشاره به قضایایی با محمول مسوّر از اصطلاحی استفاده می‌کند که در این زمینه خاص خود اوست. او چنین قضایایی را منحرفات می‌نامد. ابن‌سینا در عبارت می‌نویسد: «اگر سوّری [به محمول] اضافه کنید، قضیه منحرف خواهد شد: محمول دیگر محمول نیست، بلکه جزئی از محمول خواهد بود، و صدق قضیه بدین ترتیب به نسبت بین این مجموع با موضوع بستگی خواهد داشت. به همین دلیل آن را منحرف خواندیم.»

10. singular propositions.

11. quantified individual predicate.

۱۲. آمونیوس خیلی گذرا به این نوع قضایا اشاره کرده است.

13. singular.

14. Universal.

۱۵. ابن‌سینا در اینجا مسلماً از بحث ارسطو درباره جزئی و کلی بودن موضوع در عبارت الهام گرفته است، ولی این خصوصیات را به محمول نیز نسبت داده و قضایای مختلفی را که به دست می‌آید مورد بررسی قرار داده است.

۱۶. درباره استفاده از محمول‌های جزئی در سنت مشائی ر.ک: توضیحات بارنز در فرفریوس (۲۰۰۳، ۳۲۵–۳۲۷).

17. indefinite proposition.

۱۸. آمونیوس خیلی گذرا به این نوع قضایا اشاره کرده است.

19. universal affirmative.

20. singular term.

۲۱. درباره این مبحث ر.ک: ابن‌سینا، شفا المدخل، فصل ۵، مقاله اول.

22. asymmetry.

۲۳. کلمه‌ای که ابن‌سینا به کار می‌برد «هذر» به معنای تحت‌اللفظی «پرگویی» است، زیرا «هذر» کلامی است که به محتوای اطلاعاتی کلام اضافه نمی‌کند، بنابراین یا تکرار و «همان گویی» است و یا بی‌معنی.

24. proper content.

۲۵. هدف ابن‌سینا این است که نشان بدهد قضایای مهمله از حیث کلیت و جزئیت خنثی است. او در فصل ۷، مقاله ۱، عبارت می‌نویسد: «و غرض ما بیناه من أن الحكم علی الكلّی من غیر اشتراط التعمیم والتخصیص لیس یوجب التعمیم بوجه، ولا أيضاً فیه دلالة لفظیة علی التخصیص، ولكن الدلالة علی التخصیص لازمة لدلالته من خارج لا أنها نفس دلالة الحكم فیه، كما أن لكل قضیة لوازم من العکس و غیر ذلك مما ستعلمه لیست هی نفس المدلول علیها بالقضیة.»

26. truth-value.

27. particular negative proposition.

28. particular affirmative.

29. relations of contradictions.

۳۰. نقیض «زید بعض هذا الشخص» باید «زید لیس ولا واحد من هذا الشخص» باشد. ابن‌سینا این قضیه را نیز ذکر و ارزش صدق آن را بیان کرده است: ر.ک: شفاء، عبارت، فصل ۸، مقاله ۱.

31. matter of propositions.

32. doubly quantified proposition.

33. Perpetuity.

34. matter of necessity.

35. matter of impossibility.

36. matter of possibility.

۳۷. «واعلم أن حال المحمول فی نفسه عند الموضوع- لا التي بحسب بیاننا وتصریحنا به بالفعل أنه کیف هی له؛ ولا التي تكون فی کل نسبة إلى المحمول- بل الحال التي للمحمول عند الموضوع، بالنسبة الإيجابية، من دوام صدق أو کذب أو لا دوامهما، تسمى مادة.. فإما أن يكون الحال هو أن المحمول يدوم ويجب صدق إيجابه- فیسمى مادة الوجوب- کحال الحيوان عند الإنسان؛ أو يدوم و يجب کذب إيجابه [ویسمى مادة الامتناع]- کحال الحجر عند الإنسان؛ أو لا يدوم ولا يجب أحدهما- ویسمى مادة الإمكان- کحال الكتابة عند الإنسان. وهذه الحال لا تختلف فی الإيجاب والسلب، فإن القضية السالبة توجد لمحمولها: هذه الحال بعینها فإن محمولها يكون مستحقاً عند الإيجاب أحد الأمور المذكورة، وإن لم يكن أوجب.»

38. implicit modal status.

39. Link.

40. signification.

۴۱. ابن سینا در شفا، عبارت، فصل ۱، مقاله ۲ به مفهوم ماده قضیه در مقابل صورت یا تألیف آن اشاره کرده است. او همچنین در مبحث حصر محمول دو بار به «صورت قضیه» اشاره کرده است. به مفهوم ماده قضیه در حکم «جهت تلویحی» آن در مقابل «جهت» قضیه نیز در فصل ۴، مقاله ۲، عبارت اشاره شده است.

42. assignation.

43. predicables.

44. Property.

45. accident.

46. necessary which is more general.

47. necessary equal.

48. Terms.

49. Bearer.

50. Incompatible.

51. concrete terms.

52. concrete signification.

۵۳. بسیار وسوسه‌انگیز است که مبحث ابن سینا درباره مواد قضایا را با دیگر اقسام‌های اولر مقایسه کنیم.

54. Predicative.

۵۵. مفهوم ماده قضیه را آمونیوس معرفی کرده است، و این مفهوم در واقع مبنای بحث حصر محمول در رساله اوست، که در برخی موارد صراحتاً به آن اشاره کرده است.  
۵۶. تاران (۱۹۷۸، ۴۱، ۶-۱۲؛ ۳۰؛ ۳۳-۳۴).

57. principle of indetermination.

58. Distribution.

۵۹. «وإن كانت المادة ممكنة لم يجب كذب ولا صدق بعينه، بل أمكن أن يكون زيد مثلاً كاتباً فيكذب هنالك أن زيدا ليس ولا واحد من الكتاب، وأمکن أن لا يكون كذلك فيصدق هنالك أن زيدا أو لا واحداً من الكتاب. فأما نفس القضية وصورته فلا توجب شيئاً. وبالجملة فإن حمل الممكنات على الأشخاص لا يوجب في قضایاها تعیین صدق ولا كذب.»

60. singular temporal proposition.

۶۱. «وهو أنه ليس يجب أن تكون أحوال المتناقضات في اقتسامها الصدق والكذب حالا واحدا. فإن المحصور يتعين فيها الصدق والكذب لذات القضية ولطبيعة الأمر. وكذلك القضايا الشخصية الزمانية التي أزمنتها ماضية أو حاضرة، فإن الزمان الذي حصل جعل أحد الأمرين لاحقاً لطبع الآخر بالضرورة. وأما القضايا المتناقضة الشخصية في الأمور المستقبلية، فإنها ليس يجب فيها من جهة طبائع الأمور أن يتعين فيها صدق ولا كذب.»

۶۲. درباره این دو قید و دلالت‌شان ر.ک: سزگین (۱۹۹۵، ۱۴۷-۱۸۴)؛ برای معادل‌های عربی‌شان ر.ک: فارابی که از دو اصطلاح «على التحصيل/لا على التحصيل (على غيرالتحصیل)» استفاده می‌کند. ابن سینا ترجیح می‌دهد از فعل «تعیّن» و منفی‌اش برای دلالت بر این تقابل استفاده کند.

63. indefinite proposition.

64. *triple respectus essentiae*.

۶۵. این مبحث را می‌توان در شفا، المدخل، و همچنین شفا، الهیات، فصل ۱، مقاله ۵، یافت. «إن الكلي قد يقال على وجوه ثلاثة: فيقال كلي للمعنى من جهة أنه مقول بالفعل على كثيرين، مثل الإنسان. ويقال كلي للمعنى إذا كان جائزاً أن يحمل على كثيرين وإن لم يشترط أنهم موجودون بالفعل، مثل معنى البيت المسبح، فإنه كلي من حيث أن من طبيعته أن يقال على كثيرين، ولكن ليس يجب أن يكون أولئك الكثيرين لا محالة موجودين بل ولا الواحد منهم.»

66. subject term.

۶۷. «وليس إذا كان موضوعك كلياً فقد صار حكمك بذلك كلياً عليه ما لم تحكم بأنه موجود في كله أو غير موجود، فإذا لم تحكم بذلك فقد حكمت على الطبيعة الموضوعية للعموم فقط. وهذه الطبيعة في نفسها معنى، وأنها مأخوذة عامة معنى، وأنها مأخوذة خاصة معنى. وهي في نفسها تصلح لاعتبار جميع ذلك، ولو كانت لا تصلح للخصوص لم تكن تصلح أن تكون مثلاً إنسانية واحدة بها زيد إنسان واحد، ولو لم تكن تصلح عامة في العقل ما كانت بحيث يشترك فيها كثيرين.»

68. Reduction.

٦٩. «من حيث هي معنى عام فإنها حينئذ كشيء واحد يصدق عليه ما لا يتعدى إلى مخصوصاته. فإنه من حيث هو عام هو كلي ونوع وغير ذلك، وهذه أمور تلحقه دون ماتحته».

70. Angelelli, I.: 1967, *Studies in Gottlob Frege and Traditional Philosophy*, Dordrecht.

71. Distributive.

٧٢. «وأما المهملات فالمقرون فيها سور الإيجاب الكلي بمحموله قد يظن أنه يصدق في بعض المواضع كقول القائل: إن الإنسان كل ضحاك. وهذا ظن خطأ لأن قولنا الإنسان نعني به طبيعة الإنسان، وكل ضحاك نعني به كل واحد مما هو ضحاك، وطبيعة الإنسان لا توصف بأنها كل واحد من الضحاكين وإلا لكان إنسان ما هو كل واحد من الضحاكين وكذلك أيضاً إن أخذ الإنسان من حيث هو عام فإنه ليس ولا واحد من الضحاكين بل هو العام المحمول على واحد واحد منها. فإن عني بكل ضحاك كل الضحاكين أي جملتهم جميعاً، فهذا ما لسنا نذهب إليه في استعمال الأسوار، لكننا مع ذلك نعتبره فنقول: إن الإنسان العام ليس عموماً هو أنه جملة الضحاكين وكل الضحاكين. ولأخذ هذا أملاً فمكان بيانه موضع آخر، ولا طبيعة الإنسان من غير زيادة شرط عموم أو خصوص ذلك، وكيف وجملة الضحاكين لا يوصف بها واحد واحد وطبيعة الإنسان يوصف بها واحد واحد فإن عني بكل ضحاك الضحاك العام من حيث هو عام فهو أيضاً غير ما نريده ونذهب إليه في استعمال قولنا كل ضحاك، لكنه قد يصدق أن يقال إن الإنسان العام هو الضحاك العام على سبيل الحمل ولا يصدق على طبيعة الإنسان ذلك فإن طبيعة الإنسان ليس هو الضحاك العام وإلا لكان كل إنسان ضحاكاً عاماً، فإن طبيعة الإنسان موجودة لكل شخص، فهذا في المادة الواجبة».

73. quantified propositions.

٧٤. «فإن كان السور المقرون بالموضوع جزئياً، كذب حيث يصدق المقرون بموضوعه سور سالب كلي إذا وافقه في جميع الأحوال، ويصدق حيث كذب. وجرّب أنت بنفسك. وأما إذا كان السور المقرون بالموضوع جزئياً سالباً فإنه يصدق حيث تكذب القضية التي سورها المقرون بالموضوع كلي موجب إذا ساواها في جانب المحمول. وجرّب أنت بنفسك. وأما إذا كان السور المقرون بالموضوع جزئياً سالباً فإنه يصدق حيث تكذب القضية التي سورها المقرون بالموضوع كلي موجب إذا ساواها في جانب المحمول. وجرّب أنت بنفسك».

75. Equipollence.

٧٦. «وكذب في الممكن فإنه يكذب أنه وليس ولا واحد من الناس ليس ولا واحد من الكتاب. فإن معنى هذا أن أي واحد من الناس أخذته كان موجباً عليه أنه واحد من الكتاب. إذ ليس فيهم واحد يصدق عليه أنه ليس واحد من الكتاب، وهذا كاذب ظاهر الكذب».

77. Equivalence.

٧٨. كتاب باري (ارميناس)، ابن زرع (١٩٩٤؛ ٤٦، ١٨-٢١). تساوي، در ارتباط با قضيه‌اي با دو سور ساليه جزئيه، بايد اينطور باشد: Every Not-every S is not-every P Some S is every P  
S is every P No S is not-every P

79. Facts.

80. logical truth.

81. logical contradiction.

82. contingent truth.

83. Impurity.

84. Indefinite.

85. Ternary.

٨٦. «فإذا صارت القضية ثلاثية وقرن بها حرف السلب لم يخل إما أن يدخل حرف السلب على الرابطة أو تدخل الرابطة على حرف السلب. مثال الأول قولنا: زيد ليس يوجد عادلاً، ومثال الثاني قولنا: زيد يوجد لا عادلاً. فإن دخل حرف السلب على الرابطة سلب ربطها وكان ذلك سلباً بالحقيقة، وإن دخلت الرابطة على حرف السلب صيرت حرف السلب جزءاً من المحمول فلم يكن العادل بانفراده محمولاً، بل جملة اللاعادل، فإن لفظة يوجد تجعل جملة اللاعادل محمولة على زيد بالإيجاب كأنه قال زيد موصوف بأنه غير عادل حتى إنه يصلح أن يسلب هذا بحرف سلب يدخل كرة أخرى على الرابطة فيقال: زيد ليس يوجد غير عادل».

87. metathetic propositions.

88. Convertible.

89. state of affair.